

مطالعه کیفی عوامل اجتماعی همسرکشی

مریم قاضی نژاد*

ماریا عباسیان**

چکیده: همسرکشی مسئله‌ای فردی، خانوادگی و اجتماعی است که تأثیر مخرب و نابودکنندای بر امنیت و سلامت عمومی جامعه به جای می‌گذارد. قتل‌های خانوادگی، به خصوص همسرکشی، برخلاف قتل‌های دیگر، خشونتی تصادفی و نامحتمل نیست، بلکه ماجرای غم‌انگیزی از انواع خشونت خانوادگی، فشارها و پیامدهای زیان‌بار فردی و اجتماعی را در خود پنهان دارد. از این رو هدف مقاله حاضر، کشف علل و عوامل اجتماعی و فرهنگی مؤثر بر پدیده همسرکشی است که در سال‌های اخیر در جامعه ما افزایش داشته و زنان و مردان بسیاری را در جایگاه قاتل یا مقتول درگیر ساخته است. بدین منظور، با روش کیفی از میان پرونده‌های جنایی همسرکشی مربوط به قتل‌هایی که در خلال سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۷ در استان تهران رخ داده است، ۳۴ پرونده، ۱۷ مورد مربوط به زن‌کشی مردان و ۱۷ مورد مربوط به شوهرکشی زنان، به طور تصادفی انتخاب شده‌اند و با استفاده از تکنیک تحلیل محتوا بررسی و تجزیه و تحلیل شدند. نتایج نشان می‌دهد که وجود فشارهای روانی - اجتماعی بر زنان و مردان در خانواده، در غیاب یا ضعف شبکه‌های حمایت اجتماعی و فردی، همچنین معاشرت با دوستان بزهکار و انسداد راه‌های قانونی مواجهه با این فشارها، همسران را به قتل شریک زندگی سوق داده است. یافته‌ها همچنین تفاوت‌هایی را در الگوی ارتکاب قتل زنان و مردان و عوامل دخیل در ارتکاب قتل توسط آنان نشان داده‌اند. علاوه بر این، متغیرهای جمعیت‌شناختی و اجتماعی چون پایگاه اقتصادی - اجتماعی زن و شوهر و خانواده منشأ، سن زن و شوهر و تعداد و سن فرزندان نیز بر ارتکاب همسرکشی تأثیر داشته‌اند.

واژگان کلیدی: همسرکشی، خشونت، قتل، شوهرکشی، پرونده جنایی، زن‌کشی، فشارهای روانی - اجتماعی.

مقدمه و طرح مسئله

خانواده زیربنایی ترین رکن هر جامعه و به طور یقین مهم ترین نهاد اجتماعی است چرا که پیش و بیش از نهادهای اجتماعی دیگری چون دولت و نهادهای آموزشی و فرهنگی، در شکل گیری شخصیت افراد و انتقال ارزش ها و هنجارهای جامعه ایفای نقش می کند. به همین سبب آسیب های موجود در این نهاد، من جمله انواع خشونت های خانوادگی و شدیدترین نوع آن یعنی قتل، جامعه را با بحرانی جدی مواجه می سازد.

اخباری که تحت عنوان همسرکشی در جراید منتشر می شود تنها به کشته شدن زن یا مردی به دست همسرش خلاصه نمی شود، بلکه ماجرای غم انگیزی از نفرت، تحقیر، دشمنی، ترس و ناامنی، ضرب و جرح و انواع دیگری از خشونت در پس آن نهان است. بنابراین قبل از کشته شدن یکی از همسران، افراد خانواده با انواع مختلفی از آزار و استرس های روحی و روانی دست به گریبان هستند. به همین خاطر همسرکشی، خانواده را به ورطه نابودی کشانده و زندگی فرزندان آن خانواده و اطرافیان را تا سالیان متمادی تحت تأثیر قرار می دهد.

پدیده همسرکشی و خشونت در خانواده در تمام جوامع دنیا به عنوان معضلی جدی مورد توجه قرار گرفته و محققان زیادی، علل و عوامل این پدیده را مورد بررسی و مطالعه قرار داده اند. به عنوان مثال گفته شده آمریکاییان چنان در معرض خشونت های اعضای خانواده خود قرار دارند که خانواده را پس از پلیس و ارتش خشن ترین نهاد اجتماعی نامیده اند؛ تا آنجا که برخی مدعی اند که خشونت خانوادگی مهم ترین مسئله اجتماعی است که امروزه آمریکاییان با آن دست به گریبانند (اشتراوس، ۱۹۸۸، فاستر، ۱۹۹۴ به نقل از سروستانی، ۱۳۸۷: ۱۴۱).

در ایران نیز این پدیده با افزایش آمارهای آن در سال های اخیر، به موضوع نگران کننده ای بدل شده است. مطابق با آخرین آمار موجود مربوط به سال ۸۸، ۴۰ درصد از قتل های گزارش شده در ایران، مربوط به قتل های خانوادگی است. به گفته معاون مبارزه با جرایم جنایی پلیس آگاهی کشور، در سال ۸۸، میزان همسرکشی توسط مردان ۱۶ درصد و رتبه اول قتل های خانوادگی را بوده و نسبت به سال های پیش، روند تقریباً ثابتی داشته است. سهم شوهرکشی نیز ۶ درصد بوده که نسبت به سال های

مطالعه کیفی عوامل اجتماعی همسرکشی ۸۳

قبل دو برابر شده است. بر اساس این آمار، همسرکشی توسط مردان در رتبه اول قتل‌های خانوادگی قرار داشته و شوهرکشی نیز سیری صعودی داشته است. (روزنامه همشهری، ۸۸: ۸)

آمار دیگری در این زمینه نشان می‌دهد زنان در خانواده، در مقایسه با قتل‌های غیرخانوادگی، هم بیشتر کشته می‌شوند و هم بیشتر در جایگاه قاتل قرار می‌گیرند. زنانی که توسط شوهرانشان به قتل رسیده‌اند بیشترین مقتولان خانوادگی، یعنی ۲۷ درصد کل آنان را تشکیل داده و شوهرانی که توسط همسر خود به قتل رسیده‌اند ۲۲ درصد کل مقتولان را تشکیل می‌دهند (کلهر، ۱۳۸۶).

با توجه به روند افزایشی آمار همسرکشی توسط همسران (به خصوص زنان) می‌توان پدیده همسرکشی را به عنوان یک مسئله جدی قلمداد کرد، زیرا تبعات فردی و اجتماعی زیان‌باری به دنبال داشته و شرایطی را در اجتماع رقم می‌زند که بحران‌زا و مشکل‌آفرین است. همسرکشی در سطح خرد، بنیان خانواده را دچار تزلزل کرده و کارکردهای آن را تضعیف می‌کند و همچنین سلامت روحی و روانی افراد را با خطر مواجه می‌سازد و سرنوشت ناخوشایندی برای فرزندان را در پی خواهد داشت. در سطح کلان نیز پدیده مذکور، به ویژه گستره‌ی رو به رشد آن، موجب افزایش خشونت و ناامنی در جامعه شده و آسیب‌های جدی به پیکر خانواده و جامعه وارد می‌سازد.

این نوشتار درصدد است تا با واکاوی ریشه‌های اختلافات و درگیری‌های همسران، انگیزه‌ها، عوامل و شرایط اجتماعی و فردی تأثیرگذار بر اقدام به قتل از سوی زوجین را به عنوان یک مسئله اجتماعی مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهد. نظر به تفاوت شرایط فردی و اجتماعی زن و مرد (زوجین)، مقایسه بین الگوهای همسرکشی در زنان و مردان (قاتلین) نیز مدنظر قرار گرفته است. در این راستا پرسش‌های زیر، کانون توجه مقاله حاضر قرار گرفته‌اند:

۱- چرا و تحت چه شرایطی زنان و مردان در خانواده- که محیطی امن برای اعضاء به شمار می

رود- دست به قتل شریک زندگی خود می‌زنند؟

۲- مختصات کلی (زمان، مکان، ابزار، شیوه ارتکاب و ...) قتل‌های رخ داده (همسرکشی‌ها)

چیست؟

۳- علل و عوامل دخیل در ایجاد تعارض بین زوجین و همسرکشی از طریق کدام سازوکارهای

علی، منجر به قتل همسران گردیده‌اند؟

۴- متغیرهای زمینه ای و پیشینه ای نظیر سن، جنس، نظیر پایگاه اقتصادی اجتماعی زوجین و خانواده منشأ، بعد خانوار و تعداد فرزندان، طول مدت ازدواج، فاصله سنی زوجین و سطح تحصیلات زوجین و ... ، چه نقشی در ایجاد تعارض میان زوجین و همسرکشی داشته‌اند؟

۵- مهم‌ترین تفاوت‌ها میان الگوها و علل و انگیزه‌های همسرکشی در زنان و مردان قاتل کدامند؟

مبانی نظری

در این قسمت به اختصار به بعضی از مهم‌ترین و مرتبط‌ترین رویکردها و تئوری‌ها در تحلیل مسئله خشونت و قتل که در این پژوهش ملاحظه شده‌اند، می‌پردازیم.

تئوری نظارت و کنترل اجتماعی

صاحب‌نظران مسائل اجتماعی، کنترل و نظارت اجتماعی را عاملی مطمئن در جلوگیری و کاهش آسیب‌های اجتماعی در سطوح مختلف می‌دانند. در همین راستا، دیدگاه نظارت اجتماعی گلز و اشتراوس^۱ نیز در ارتباط با علل و عوامل خشونت و پیامدهای آن در خانواده، بر رابطه‌ی جامعه- خانواده تأکید دارد و علت بروز رفتارهای خشن را چنین بیان می‌کند: نه تنها جامعه خشونت را مجاز در نظر می‌گیرد، بلکه از آنجا که در جامعه، خانواده به عنوان محدوده‌ای خصوصی مطرح است، برای دولت امکان نظارت بر رفتار افراد در این محدوده‌ی خصوصی نیز وجود ندارد (گلز و اشتراوس، ۱۹۸۸: ۱۶۲).

افزایش ماهیت خصوصی خانواده مدرن و به دنبال آن کاهش کنترل اجتماعی، موجب می‌شود که قربانی و آزارگر، هردو، از دید شاهد/شاهدان عینی، جامعه و نهادهای حمایتی پنهان بمانند. این موضوع سبب کاهش هزینه‌های خشونت خانوادگی و افزایش پاداش‌ها برای آزارگر شده و خانواده را به مکانی برای خشونت تبدیل کرده است.

بر اساس این نظریه، نگرش‌های اجتماعی در مورد خانواده بدین شکل است که تقسیم اقتدار خاصی را بر اساس جنس می‌پذیرد و نقش زن و مرد نیز تعیین شده است. زنان (و کودکان) نباید رفتاری انجام

¹Gelles & Straus

مطالعه کیفی عوامل اجتماعی همسرکشی ۸۵

دهند که برخلاف میل فرد مقتدر خانواده باشد، زیرا در این حالت او را مجبور به انجام دادن رفتار خشن می‌کنند. به عبارت دیگر، زنان و کودکان باید مطابق میل مرد رفتار کنند تا خشونت در خانواده ظهور نکند. این نگرش همراه با عدم نظارت دولتی بر محدوده‌ی خصوصی خانواده به مردان اجازه می‌دهد که رفتاری خشن داشته باشند (گرین و همکاران، ۱۹۸۷: ۸۰).

تئوری جامعه‌پذیری جنسیتی

این نظریه در علت‌یابی انحرافات و آسیب‌های اجتماعی بر جریان جامعه‌پذیری به عنوان بستر لازم برای شکل‌گیری و تداوم نگرش‌ها و رفتارهای خاص تأکید دارد. جامعه‌پذیری فرآیندی است که افراد، نگرش‌ها، ارزش‌ها و رفتارهای مناسبی را به عنوان عضوی از یک فرهنگ، درونی می‌کنند. در این باره می‌توان نقش‌های جنسیتی را به عنوان رفتارهای مورد انتظار، نگرش‌ها، وظایف و رجحان‌هایی که یک جامعه به هر جنس نسبت می‌دهد، تعریف کرد (کلر، ۱۹۹۴).

جامعه‌پذیری جنسیتی موجب دائمی شدن سلطه مرد و مطیع بودن زن می‌شود. چرا که معمولاً شخصیت زنان را آرام، مطیع، منفعل، عاطفی و وابسته و مردان را مستقل، استوار، مصمم و خشن ترسیم می‌نماید و در چنین شرایطی زنان نقش سنتی مطیع بودن و در مقابل، مردان نقش سلطه‌گری را می‌پذیرند. بنابراین پرخاشگری و خشونت مردان علیه زنان امری طبیعی در نظر گرفته می‌شود (شافر، ۱۹۹۲: ۳۲۷).

زمانی که پسران و دختران در نقش جنسیتی مناسب خود (از دیدگاه جامعه) اجتماعی می‌شوند، مجبورند از برخی چیزهای مهم دست بکشند. دخترها تشویق می‌شوند تا سربه‌زیر و مهربان باشند و همه‌ی انرژی خود را وقف جذاب بودن خود کنند. آنها قدرت عصبانی شدن، جسارت، هدفمند بودن، سیاستمدار بودن و اجتماعی بودن را از دست می‌دهند. از طرفی دیگر پسرها اجازه‌ی دسترسی به قدرت در جهان پیرامون را به دست می‌آورند، اما این مسأله مستلزم آن است که از احساس ترس، آسیب‌پذیری و درد و ناراحتی دست بکشند.

اما آنچه در واقع در رابطه بین زوجین رخ می‌دهد شروع یک بازی جنسیتی است که بر پایه‌ی انتظارات غلط و باورهای غیرواقعی از چنین رابطه‌ای استوار است. دختر نیاز دارد که پسر قوی و جسور و منبع درآمد باشد و پسر نیاز دارد که دختر مهربان و دلسوز و مطیع باشد. آنگاه که روابط طبق انتظارات آرمان‌گرایانه پیش نمی‌رود، جفت‌ها برای رهایی از تنگنا یا جدا می‌شوند (طلاق) یا کارشان به خشونت

می‌کشد. پرخاشگری، خشم و نیاز به فرار اولین نتایج سیستمی است که افراد را غیرانسانی و محدود بار می‌آورد و آنها را با شخصیتی نصفه و نیمه قالب‌بندی می‌کند (ابساتز، ۱۹۹۷: ۲۳).

تئوری فشار ساختاری و عمومی

فشارهای روانی - اجتماعی از عمده‌ترین عوامل در باب تبیین خشونت محسوب می‌شوند که توجه به آنها سابقه‌ای دیرپا در ادبیات علوم اجتماعی دارد. در واقع نظریه‌های فشار از آثار دورکیم و از تئوری آنومی مرتون بسط پیدا کرده است. دورکیم بر کاهش موانع و فشارهای اجتماعی‌ای که به سطح فردی راه پیدا می‌کنند، تأکید داشت و مرتون عدم تعادل فرهنگی بین اهداف و هنجارهای افراد جامعه را مورد بررسی قرار داد. نظریه‌های دورکیم و مرتون هر دو، انحرافات را در سطح کلان مورد بررسی قرار دادند و آنومی را در سطح کلان آن، به معنی ناتوانی جامعه در محدود کردن اهداف و نظم بخشیدن به رفتار فرد بازتاب داده‌اند (اگنیو، ۱۹۹۵: ۱۳).

تئوری‌های فشار (چه مدرن و چه کلاسیک) همگی بر روابط منفی با دیگران تأکید دارند: روابطی که در آن، آن‌گونه که فرد می‌خواهد با وی رفتار نمی‌شود. نظریه فشار کلاسیک، مرتون (۱۹۳۸)، کوهن (۱۹۵۵) و کلووارد و اوهلین (۱۹۶۰) تنها بر یک نوع روابط منفی تأکید می‌ورزند؛ روابطی که در آن، دیگران فرد را از دستیابی به اهداف ارزشمند مثبت بازمی‌دارند. آنها به خصوص، روی انسدادی^۱ که افراد طبقه‌ی پایین در پی کسب موفقیت‌های مالی یا منزلت طبقه متوسط، تجربه می‌کنند، متمرکز هستند (اگنیو، ۱۹۹۲: ۵۰).

اما نظریه‌های فشار روانی - اجتماعی متأخر، به تلفیق و تکمیل دیدگاه‌های قبل در این زمینه پرداخته‌اند. هدف آنان به ویژه بسط و گسترش نظریه فشار ساختاری مرتون بوده است. یکی از این نظریه‌ها، نظریه فشار عمومی اگنیو است که به عقیده وی، نظریه مرتون تنها یک نوع فشار، آن هم تنها بر طبقه پایین جامعه را مورد بررسی قرار داده است، درحالی‌که نظریه فشار عمومی، منابع دیگری از فشار را که برای جنبه‌های وسیع‌تری از زندگی فرد کاربرد دارد، مورد بررسی قرار می‌دهد. این نظریه همچنین بزهکاری و انحرافات طبقه متوسط را نیز توضیح می‌دهد.

¹- Blockage

تئوری منابع

این نظریه بیان می‌کند زمانی که فرد دارای منابع زیادی است یا در شرایطی که منابع او بسیار ناکافی است، احتمال این که از راهبرد خشونت استفاده کند، بیشتر است. به طور نمونه وقتی فرد بخواهد بر دیگری اعمال قدرت کند، ولی منابع او (نظیر تحصیلات، شغل، درآمد و مهارت) در سطح پایینی باشد، از خشونت برای تداوم موقعیت خویش استفاده می‌کند (کلاین، ۱۹۹۸: ۱۵۳).

ویلیام گود^۱ متفکری است که در مورد خشونت خانوادگی نظریه منابع در خانواده را مطرح ساخت. بر پایه این نظریه نظام خانواده مانند هر نظام یا واحد اجتماعی دیگر دارای نظام اقتداری است و هر کس به منابع مهم خانواده (مانند شغل، تحصیلات، درآمد، مهارت و اطلاعات) بیشتر از دیگران دسترسی داشته باشد می‌تواند سایر اعضا را به فعالیت در جهت امیال خود وادارد و تصمیم‌گیری‌های مهم با اوست (اعزازی، ۱۳۸۷: ۸۱).

بر اساس تئوری گود می‌توان گفت افراد بسیار قدرتمند خانواده، کمتر از دیگران دست به اعمال خشونت بدنی

می‌زنند، زیرا منابع متعدد دیگری دارند که از طریق آنها قادر به اعمال قدرت هستند؛ اما تنها منبع قدرت افرادی که پایگاه اجتماعی - اقتصادی پایینی دارند، زور بدنی و استفاده از آن است. زمانی که در یک جامعه، اصل بر حفظ خانواده به هر قیمت باشد برای این ثبات از منابع گوناگونی استفاده می‌شود که خشونت یکی از آنهاست.

پیشینه تجربی

مطالعات جهانی: تحقیقات در مورد خشونت‌های خانوادگی در اروپای غربی و آمریکای شمالی از سابقه طولانی‌تری نسبت به کشورهای دیگر برخوردار است. بررسی و تحقیق در مورد همسرکشی زنان و

¹ - William Goode

مردان نیز در همین حوزه قرار گرفته است. در ادامه به مهم‌ترین پژوهش‌های انجام شده در این کشورها در زمینه ی همسرکشی و نتایج آن‌ها اشاره می‌کنیم.

گسترده‌ترین تحقیق در این زمینه متعلق به مارگو ویلسون^۱ و مارتین دالی^۲ تحت عنوان «در همسرکشی قاتل کیست؟ نسبت جنسی همسرکشی در ایالات متحده» (۱۹۹۳) است. این محققان نسبت جنسی همسرکشی در ایالات متحده را طی ۱۰ سال (۱۹۷۶ تا ۱۹۸۵) مورد بررسی قرار دادند و به این نکته رسیدند که نسبت جنسیتی همسرکشی در ایالات متحده ۲ برابر کشورهای انگلیسی زبان اروپای غربی، استرالیا و کانادا می‌باشد. در خلال ۱۰ سال، به ازای هر ۱۰۰ مردی که همسرانشان را به قتل رسانده بودند، ۷۵ زن، شوهرانشان را کشته بودند. محققان بعد از بررسی و تحقیق به این نتیجه رسیدند که در ایالات متحده عوامل و متغیرهایی چون ازدواج رسمی در مقابل ازدواج غیررسمی، هم‌خانه بودن در مقابل جدا زندگی کردن در ازدواج رسمی، اختلاف سنی زوجین، عضویت در گروه‌های قومی در این نسبت (نسبت جنسی همسرکشی) نقش مثبت دارند. در این تحقیق، آمار همسرکشی در ازدواج غیر رسمی و در میان سیاه پوستان از همه بیشتر است و در میان سیاه پوستان، آمار زنان همسرکش بیشتر از مردان است.

محققین مذکور تفاوت انگیزه‌های همسرکشی در مردان و زنان را این چنین برشمردند:

- مردان اغلب همسران خود را به خاطر ترک آنان می‌کشند، اما زنان چنین نمی‌کنند.
- مردان همسران خود را با نقشه قبلی می‌کشند، اما زنان این‌گونه عمل نمی‌کنند.
- مردان همسران خود را در پاسخ به خیانت از سوی زن می‌کشند، اما زنان چنین واکنشی نشان نمی‌دهند.
- مردان اغلب همسران خود را بعد از آزار و اذیت‌های طولانی، به قتل می‌رسانند، اما چنین عملی توسط زنان گزارش نشده است.
- مردان مرتکب سایر قتل‌های خانوادگی (مانند فرزندکشی، والدکشی) می‌شوند اما زنان چنین نمی‌کنند.
- اکثر زنان همسرانشان را در دفاع از خود می‌کشند، اما در مورد مردان هرگز چنین نبوده است.

1- Margo Wilson

2- Martin Daly

مطالعه کیفی عوامل اجتماعی همسرکشی ۸۹

پژوهش بعدی، پژوهشی است که ژاکلین کمپل^۱، دانیل وبستر^۲ و همکاران آن‌ها (۲۰۰۳) در دانشگاه فلوریدا با همکاری مؤسسه مبارزه با مواد مخدر و الکلیسم انجام داده‌اند. عنوان این پژوهش «شناسایی فاکتورهای مخاطره آمیز^۳ در همسرکشی» نام دارد. روش آنان برای شناسایی این فاکتورها، استفاده از «ابزار شناسایی خطر»^۴ بود. این روش شامل ۱۵ سؤال می‌شود که توسط خانم کمپل در سال ۱۹۸۸ طراحی شده است. فاکتورهای خطر در این تحقیق، خشونت‌های فیزیکی شریک زندگی (شامل خفه کردن)، استعمال مواد مخدر و دائم الخمر بودن مرد، کنترل رفتارهای زن توسط شوهر، کتک خوردن در زمان بارداری، آزار و اذیت فرزندان از سوی مرد، حسادت‌های خشونت بار مرد و وجود تفنگ در منزل شناخته شدند. آمارها در این تحقیق نشان داد که زنان توسط شریک زندگی خود - اعم از همسر، دوست پسر، همسر قبلی و دوست پسر قبلی - بیشتر به قتل می‌رسند تا توسط افراد دیگر. همسرکشی اولین علت مرگ زنان آمریکایی - آفریقایی در سن ۱۵ تا ۴۵ سالگی است و هفتمین دلیل مرگ ناپهنگام زنان آمریکایی است. همسرکشی ۴۰ تا ۵۰ درصد از قتل‌های زنان در ایالات متحده را تشکیل می‌دهد. در ۷۰ تا ۸۰ درصد از همسرکشی‌ها، مردان (چه در مقام قاتل چه در مقام مقتول) قبل از قتل، زنان را مورد آزار و خشونت فیزیکی قرار می‌دهند.

پژوهشی دیگر تحت عنوان «مروری بر همسرکشی در ماساچوست» (۲۰۰۷) توسط میکا آستیون^۵ و اداره امنیت و سلامت عمومی ماساچوست انجام شد که روش این تحقیق، تجزیه و تحلیل پرونده‌های همسرکشی در ماساچوست بین سال‌های ۱۹۸۶ تا ۲۰۰۷ و مروری بر پرونده‌های وکلای مدافع پرونده‌های همسرکشی بین سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷ بود. نتیجه این تحقیق نیز نشان می‌دهد که اکثر همسرکشی‌ها در منزل مشترک قربانی و قاتل صورت گرفته است. در ۳۰ درصد از موارد همسرکشی، طی سال قبل از قتل، قربانی تلاش داشته تا جدا شده یا رابطه را ترک کند. بیش از نیمی از مرتکبان همسرکشی تنش و استرس‌های مهمی را قبل از قتل تجربه کرده بودند که مهم‌ترین آن‌ها، پایان رابطه بوده است. تقریباً ۲۹ درصد از همسرکشی‌ها با طرح و نقشه قبلی و ۲۴ درصد ناگهانی بوده است.

1- Jacquelyn Campbel

2- Daniel Webster

3- Risk factors

4- Danger Assessment

مهم‌ترین و بیشترین انگیزه قتل‌ها، پایان و ترک رابطه از سوی همسر و بعد از آن حسادت، درگیری فیزیکی، مشکلات مالی، افسردگی، الکل و مواد مخدر و خیانت بوده است. در ۲۶ درصد از موارد نیز، قاتل بعد از ۲۴ ساعت خودکشی کرده است. در ۳۸ درصد از همسرکشی‌ها، سابقه خشونت و آزار از جانب قاتل وجود داشته و نزدیک به ۴۵ درصد از مرتکبان همسرکشی قبلاً به خاطر خشونت متهم شده بودند. بررسی و تحقیق مری الدریدج^۱ و کوین براون^۲ تحت عنوان «مرتکبان همسرکشی» (۲۰۰۳) مورد مهم دیگری از این‌گونه پژوهش‌ها است که در دانشگاه بیرمنگام انجام شده و نتایج آن نشان داده که همسرآزاری، مشاهده خشونت خانوادگی یا قربانی خشونت خانوادگی در دوران کودکی، مشکلات شخصیتی، جدایی یا تهدید به جدایی، اختلاف سنی، حسادت جنسی (سوءظن مرد یا زن نسبت به ارتباط همسر با مرد یا زن دیگر)، استفاده از الکل و مواد مخدر از جمله عواملی هستند که احتمال همسرکشی را افزایش می‌دهند. ضمناً در تحقیق نشان داده شد زنانی که طلاق می‌گیرند بیشتر از زنانی که طلاق نگرفته‌اند در معرض قتل توسط شوهر قبلی خود قرار دارند. در مورد آلت قتل هم زنان بیشتر از مواد سمی و روش خفه کردن استفاده می‌کنند و مردان از آلات تیزی مثل چاقوی آشپزخانه. اما در آمریکا مردان بیشتر از تفنگ استفاده می‌کنند.

تحقیق «جلوگیری از همسرکشی و خشونت علیه همسران» (۲۰۰۳) در کالیفرنیا روی ۱۰۰ مورد همسرکشی نیز نشان داده که تشابهاتی در زندگی زنانی که توسط شریک زندگی خود کشته می‌شوند، وجود دارد. این تشابهات چنین هستند:

- اکثر مرتکبان همسرکشی سابقه اثبات شده‌ای از خشونت خانوادگی بر علیه قربانی داشته‌اند.
- نزدیک به نیمی از قربانیان به تازگی جدا شده یا مراحل طلاق از آزارگر را طی می‌کرده‌اند.
- شمار زیادی از مرتکبان همسرکشی به علت خشونت خانوادگی در سیستم قضایی سابقه و پرونده داشته‌اند.
- اکثر قربانیان که مورد آزار قرار گرفته بودند هیچگاه به دادگاه، مراکز خدمات اجتماعی یا پزشکی مراجعه نکرده بودند.

1- Mica Astin
2- Mari Aldridge
3- Kevin Brown

مطالعه کیفی عوامل اجتماعی همسرکشی ۹۱

از نظر این محققان فاکتورها و شواهد مختلفی برای پیش‌بینی و جلوگیری از همسرکشی وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها از این قرارند: سابقه آزار و اذیت و خشونت خانوادگی و تهدید به جان قربانی، دسترسی آزارگر به تفنگ، بیکاری، تلاش قربانی برای جدا شدن و گرفتن فرزندان، کنترل بیش از حد مرد و رفتارهای حسادت آمیز او، حادث شدن رویداد آسیب‌زا برای مرد مثل از دست دادن ناگهانی کار، خیانت آشکار یا مشکوک شریک زندگی یا تهدید همسر به جدایی که البته این موارد تشدید کننده‌ی عوامل خطرزای ذکر شده در بالا هستند.

مطالعات داخلی: تحقیقات در مورد همسرکشی در ایران بسیار کمتر از کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی است. با این حال، تحقیقاتی در این زمینه به انجام رسیده که در ادامه به مرور نتایج مهم‌ترین آنها در سال‌های اخیر می‌پردازیم:

از جمله پژوهش‌های ملی مهم در این زمینه، تحقیق محمد آشوری و شهلا معظمی با موضوع «همسرکشی و انگیزه‌های آن» که در سال ۱۳۸۰ در مؤسسه تحقیقات علوم جزایی و جرم‌شناسی دانشگاه تهران انجام شده که نتایج آن در مقاله «همسرکشی» شهلا معظمی (۱۳۸۳) آمده است. در این تحقیق، ۳۳ درصد از زنان شوهرانشان را خود به قتل رسانده‌اند و سایرین به اتهام معاونت و مشارکت یا آگاهی از قتل در زندان به سر می‌بردند. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که ۶۷ درصد قتل مردان به دست همسرانشان، به علت خیانت مرد یا رابطه‌ی نامشروع زن با مرد بیگانه و ۳۳ درصد واکنش در برابر خشونت مرد، حمله‌ی ناگهانی یا تهدید از سوی او بوده است. ۴۸ درصد مردان بدگمانی، ۳۵ درصد از آن‌ها تعصب و حسادت و وجود شخص ثالث و ۱۳ درصد از آنان بی‌توجهی زن به همسر و فرزندان، بی‌علاقگی و بهانه جویی او و نابسامانی‌های جنسی را علت اختلاف برشمرده‌اند.

تحقیق دیگر، پژوهش (پایان نامه) خانم سکینه موسوی تحت عنوان «بررسی عوامل مؤثر بر انحراف همسرکشی زنان» (۱۳۸۸) است. یافته‌های تحقیق از روایات زنان نشان داد که این زنان انواع خشونت‌ها اعم از فیزیکی، روانی، اقتصادی و جنسی را از جانب شوهران خود تجربه کرده بودند. اعمال خشونت علیه زنان، خیانت جنسی و اعمال خشونت نسبت به کودکان و به دنبال آن ایجاد شرایط روانی نابسامان، منجر به ایجاد حس انتقام و پرخاشگری در زنان می‌شود. اکثر این زنان تجربه خشونت در خانواده رهیاب را نیز داشته‌اند. همچنین در این تحقیق مشخص شد که نظام درونی خانواده با تقسیم نابرابر قدرت میان زن و شوهر و ایجاد تضاد منافع میان آنان شرایط اعمال خشونت را فراهم می‌آورد و

نظام بیرونی با سکوت در مقابل این اعمال خشونت و عدم ارائه راهکارهای برون رفت از بحران و جانب‌داری عرف جامعه از این اعمال به مانند یک سیستم، راه‌های اعمال خشونت را تسهیل می‌نمایند. همان‌طور که ملاحظه شد، تحقیقات انجام شده در ایران عمدتاً از طریق مصاحبه با یکی از طرفین (زن یا شوهر) بوده و عوامل مختلفی را مسبب همسرکشی اعلام کرده‌اند؛ اما از آنجایی که در این پژوهش، علل و انگیزه‌های ارتکاب قتل مردان و زنان همسرکش هر دو، مدنظر بوده است، سعی شده با بررسی پرونده‌های همسرکشی، به طور عینی از دل مستندات و شواهد حادثه، به علل واقعی قتل دست یابیم. مهم‌ترین مزیت استفاده از شیوه اسنادی در تحلیل علل و عوامل اجتماعی همسرکشی این است که علاوه بر توضیحات قاتلان در مورد نحوه وقوع قتل و تشریح مسائل و مشکلات زندگی مشترک با همسرانشان، نظرات فرزندان، خانواده‌های رهیاب هر یک از همسران و حتی دوستان و همسایگان نیز در مستندات پرونده‌ای وجود دارد که این موضوع به محقق کمک می‌کند تا در تحلیل مسئله به یک جنبه نگری دچار نشود.

روش تحقیق

روش مورد استفاده در این تحقیق، روش کیفی می‌باشد. برطبق طبقه‌بندی دنزین^۱ و لینکلن^۲ (۱۹۹۴) دو نوع پارادایم عمده در تحقیق کیفی وجود دارد که یکی رویکرد طبیعت‌گرایانه^۳ و دیگری رویکرد پیش‌رونده^۴ می‌باشد. در رویکرد طبیعت‌گرایانه (که رویکرد ما در این تحقیق نیز می‌باشد) که رویکرد سنتی‌تری در تحقیقات کیفی می‌باشد، واقعیت همچنان قابل مشاهده و از طریق ثبت شواهد و اطلاعات در میدان واقعی قابل تأیید است و حقایق اجتماعی عمیق‌تر نیاز به مطالعات کیفی دارند. در این پارادایم محقق به مدت طولانی در میدان تحقیق که مکانی فیزیکی است، درگیر بوده و تحقیق در این میدان را تا جایی ادامه می‌دهد که معرف بودن و جامعیت داده‌ها و شواهد به تأیید برسد، یعنی زمانی که

1-Denzin

2-Lincoln

3-Naturalistic

4-Progressive

مطالعه کیفی عوامل اجتماعی همسرکشی ۹۳

ویژگی‌های یکسانی مدام در حال تکرار باشند و داده‌ها تا زمانی جمع‌آوری می‌شوند که چیز جدیدی برای گفتن نداشته باشند. تکنیک‌های مورد استفاده در این پارادایم نیز مصاحبه، مشاهده، تفسیر اسنادی و تحلیل محتوا می‌باشند (هالیدی، ۲۰۰۲: ۱۸-۲۰).

تکنیک مورد استفاده در این بررسی نیز، تحلیل محتوای پرونده‌های همسرکشی بوده است؛ زیرا در رابطه با موضوع حاضر- بررسی علل و عوامل مؤثر بر همسرکشی- که هدف آن واکاوی عمیق و شناخت و تحلیل مؤلفه‌های یک وضعیت مسئله‌ساز (همسرکشی) است، تکنیک تحلیل محتوا می‌تواند کارآمد باشد. تحلیل محتوای کیفی به دنبال محروم کردن خود از روش‌های تحلیل کمی نیست، اما کوشش می‌کند که آنها را به شیوه‌ای تأیید شده در فرآیند تحلیلی ترکیب کند. در واقع با تحلیل محتوای کیفی مقادیر نسبتاً زیادی از داده می‌تواند پردازش شود. مراحل کمی سازی که طی تحلیل محتوا می‌تواند به آسانی صورت پذیرد، این نوع تحلیل را قادر می‌سازد تا بتواند با انتقادات مکرر دوگانگی بین "کیفی" و "کمی" مقابله کند (مایرینگ، ۲۰۰۰).

روش شناسان بر این باورند که پرکاربردترین روشی که برای تحلیل داده‌های کیفی در تحلیل محتوا مورد استفاده قرار می‌گیرد، روش «استقرای تحلیلی» است که در پژوهش حاضر نیز بر این اساس عمل شده است.

به گفته ارل بیبی این فرآیند استقرایی است؛ چون عمدتاً با مشاهده آغاز می‌شود و تحلیلی است چون برای یافتن الگوها و روابط میان متغیرها از توصیف فراتر می‌رود (بیبی، ۱۳۸۱: ۶۶۰).

جامعه آماری، نمونه و روش نمونه‌گیری

در تحقیق کیفی، تعریف و تبیین حدود جامعه آماری برحسب مسائلی از قبیل مسئله تحقیق، ضرورت موضوع و ویژگی‌های آن و ... مشخص می‌گردد. در این بررسی نیز با توجه به حساسیت موضوع و در دسترس نبودن بایگانی پرونده‌های قتل برای محقق، نمونه‌گیری بر اساس پرونده‌های موجودی که اجازه مطالعه آن‌ها به محقق داده شده، انجام گرفته است. بدین منظور، پس از طی مراحل چندگانه و کسب مجوزهای متعدد از مراکز ذیربط، اجازه دسترسی و خواندن پرونده‌های همسرکشی موجود در دادسرای جنایی استان تهران که اکثر پرونده‌های مربوط به قتل و همسرکشی به این مرکز ارجاع داده می‌شود، به محقق داده شده است.

جامعه آماری این پژوهش عبارت است از مجموعه پرونده‌های همسرکشی مربوط به محدوده زمانی ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۷ که در دادرسی جنایی استان تهران بایگانی شده‌اند. روش انتخاب نمونه نیز وابسته به تعداد پرونده‌های موجود در این مرکز و ضوابط و چارچوب‌های آن بوده است. بنابراین بعد از صحبت‌های اولیه محقق با مسئولان مرکز در مورد محدوده‌ی زمانی پرونده‌ها و نیز توجیه آنان در زمینه ضرورت نمونه‌گیری تصادفی از میان کل پرونده‌ها، نهایتاً تعداد ۳۴ پرونده (مربوط به ۱۷ قاتل زن و ۱۷ قاتل مرد) به صورت تصادفی، به شیوه محقق خواسته اما توسط خود مسئولین انتخاب و در اختیار محقق قرار گرفت. این ۳۴ پرونده از میان کل پرونده‌های مختومه قتل در بایگانی دادرسی جنایی استان تهران که تمام روندهای قضایی را طی کرده و کامل‌ترین اطلاعات را در مورد قتل داشته‌اند، انتخاب و با مجوز مقامات ارشد دستگاه مربوطه برای مطالعه در اختیار محقق قرار گرفته است. اطلاعات مندرج در پرونده‌ها، علاوه بر مشخصات عمومی قاتلین و مقتولین و خانواده‌های آنان شامل کلیه اطلاعات به دست آمده از بررسی‌ها و تحقیقات به عمل آمده در مورد قتل، گزارش‌های پزشکی قانونی و سایر مراجع، بازجویی از قاتل، فرزندان قاتل و مقتول، خانواده‌ها و دوستان آنان، اعترافات قاتل، گزارشات کامل جلسات دادگاه و حکم نهایی دادگاه بوده است. با این حال از ابتدای کار کلیه ۳۴ پرونده در اختیار محقق قرار داده نشده، بلکه هر روز یک پرونده و در مورد پرونده‌هایی که طولانی‌تر بودند، هر دو روز یک مورد در اختیار قرار داده شدند.

واحد تحلیل در این پژوهش، مضمون می‌باشد. مضمون پرارزش‌ترین واحدی است که در تحلیل محتوا مدنظر قرار می‌گیرد. واحد مضمونی، فضای مشخصی را اشغال نمی‌کند و الزاماً با جمله یا بند انطباق نمی‌یابد. یک جمله ممکن است حاوی چندین مضمون باشد یا چندین بند ممکن است فقط یک مضمون داشته باشد.

سیر انجام تحقیق و روش استخراج و تجزیه و تحلیل داده‌ها

بعد از تعیین موضوع پژوهش، مطالعات نظری و مرور رویکردها و نظریات مرتبط با موضوع، بحث با محققانی که در این رابطه کار کرده‌اند و مطالعه تحقیقات تجربی پیشین، به منظور آشنایی و اطلاع از متدها و رویکردهای مختلف مورد استفاده در آن مطالعات، اقدام به انجام مطالعه مقدماتی بر روی نمونه‌ای از اسناد (پرونده‌ها) گردید. در این مرحله تعداد ۸ پرونده از بایگانی پرونده‌های قتل در اختیار

مطالعه کیفی عوامل اجتماعی همسرکشی ۹۵

محقق قرار داده شد که به صورت اولیه (آزمایشی) مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. واکاوی مقدماتی اسناد قتل در نیمه اول سال ۸۷ صورت گرفته است.

بعد از واکاوی مقدماتی و آشنایی با نوع اطلاعات مندرج در پرونده‌های مذکور (مشاهده داده‌های موجود)، تحقیق وارد مرحله اصلی شد. در این مرحله (اصلی)، بر اساس سؤالات پژوهش، به بررسی و تجزیه و تحلیل محتوای پرونده‌های همسرکشی پرداخته و داده‌های (مضامین) معنی دار موجود در آنها، استخراج، طبقه بندی و تنظیم گردیده و در قالب مفاهیم و مقولات کلی قرار داده شدند. سپس، داده‌ها، مقوله سازی شده و در محورهای چندگانه دسته بندی و همراه با شواهد عینی لازم به صورت توصیفی و تحلیلی ارائه گردیدند. ردیابی و ارجاع نظری یافته‌ها و نتایج پژوهش، از نقطه نظر همسوئی آنها با رویکردهای نظری موجود و نیز نتایج پژوهش‌های قبلی در این زمینه، قدم بعدی تحلیل یافته‌ها بوده است.

یافته‌های تحقیق

در این بخش مهم‌ترین داده‌ها، یافته‌ها و نتایج پژوهش در محورهای چندگانه ارائه و مورد تحلیل قرار گرفته‌اند و نظر به اهمیت تفاوت‌های جنسیتی در قتل‌های خانوادگی و همسرکشی، داده‌ها و یافته‌ها به صورت مقایسه‌ای ارائه گردیده است.

سیمای قاتلان ، سن قاتلان

کمترین سن زنان همسرکش در پژوهش حاضر، ۱۶ سال و بیشترین سن، ۴۶ سال بوده است. این مقدار سن برای مردان همسرکش، ۲۰ و ۷۵ سال بوده است. بیشترین فراوانی سنی در مورد زنان همسرکش مربوط به سن ۱۶ تا ۳۰ سال و بیشترین فراوانی سنی در مورد مردان همسرکش، مربوط به سن ۴۰ تا ۷۵ بوده است. این موضوع نشان دهنده جوانی و سن پایین‌تر زنان نسبت به مردان در زمان ارتکاب قتل است.

تحصیلات قاتلان

در نمونه‌های تحقیق، سطح تحصیلات زنان همسرکش بالاتر از مردان همسرکش بود و در بین زنان قاتل، بی‌سواد و زیر سیکل مشاهده نشد و و بالاترین درصد سواد، مربوط به زنان دیپلمه بود. سطح تحصیلی مردان همسرکش بیشتر مربوط به مردان بی‌سواد و پس از آن متعلق به مردان دیپلمه است. بنابراین مردان بی‌سواد و کم‌سواد بیش از زنان در قتل‌های خانوادگی (همسرکشی) به عنوان قاتل حضور دارند.

وضعیت اشتغال قاتلان

۱۱/۷۶ درصد از مردان قاتل بی‌کار و ۸۸/۲۴ درصد از آنان دارای شغل بوده‌اند. بیشتر مردان قاتل، کارگر و سپس راننده مسافرکش و بیشتر زنان قاتل، خانه‌دار بوده‌اند. در ۹۲ درصد از کل پرونده‌های مورد مطالعه (۳۴ پرونده) مردان (قاتل و مقتول) دارای شغل هستند درحالی‌که ۶۸ درصد از کل زنان (قاتل و مقتول) خانه‌دار می‌باشند. برحسب مندرجات پرونده‌ها، اکثر زنانی که شاغل بوده‌اند، به علت بی‌کاری همسرانشان یا به دلیل خرجی ندادن آن‌ها مشغول به کار شده بودند. در واقع این زنان در شرایط بی‌کاری شوهر، به ناچار، با مهارت‌هایی که داشته‌اند، مسئولیت امرار معاش خانواده را به عهده گرفته و در مشاغل خدماتی سطح پایین نظیر آرایشگری، خیاطی و فروشندگی مشغول به کار شده و نان‌آور خانواده بوده‌اند. در یک مورد نیز به خاطر بی‌کاری و اعتیاد زن و مرد، زن برای تأمین معاش و هزینه مواد مخدر، مجبور به تن‌فروشی شده است.

محل تولد و سکونت قاتلان

نزدیک به ۷۷ درصد از مردان و زنان قاتل در این پژوهش، متولد شهرستان‌های کشور بوده و در مورد محل سکونت نیز، نزدیک به ۳۰ درصد از مردان قاتل ساکن شهر تهران و ۷۰ درصد از آنان در شهرستان‌های استان تهران زندگی می‌کردند. ۵۳ درصد از زنان قاتل نیز در شهر تهران و ۴۷ درصد از آنان در شهرستان‌های استان تهران زندگی می‌کرده‌اند. به عبارت دیگر نیم تا دو سوم قاتلان در شهرهای کوچک استان تهران و بخش‌های دورافتاده آن زندگی می‌کرده‌اند. همچنین حدود دو سوم (۷۳)

مطالعه کیفی عوامل اجتماعی همسرکشی ۹۷

درصد) از خانواده‌های درگیر در پرونده‌های همسرکشی مهاجر بوده‌اند. بنابراین مهاجرت عاملی آسیب‌زا در بحث قتل‌های خانوادگی (همسرکشی) بوده و مشکلات ناشی از مهاجرت از روستاها و شهرهای کوچک به تهران و شهرستان‌های تابع، در تمام این نوع خانواده‌ها عاملی مضاعف بر دیگر مشکلات آنان بوده و زمینه‌ساز ارتکاب جرم از سوی آنان گردیده است.

سن ازدواج، طول مدت ازدواج و دفعات ازدواج

در این پژوهش، کمترین سن ازدواج در بین زنان قاتل ۱۲ سال و بیشترین سن ۳۰ سال بوده است. اما در بین مردان قاتل کمترین سن ۱۹ سال و بیشترین سن در زمان ازدواج ۴۷ سال بوده است. ۷۱ درصد از زنان قاتل، در زمان ازدواج زیر ۲۰ سال بوده‌اند. فراوانی رده سنی زنان مذکور در زمان ازدواج، نشان دهنده‌ی کم‌سنی زنان در زمان ازدواج است. علاوه بر سن پایین، ۷۲ درصد از این زنان بدون علاقه و شناخت نسبت به همسر و با اصرار و انتخاب خانواده ازدواج کرده بودند. ۲۸ درصد از زنان قاتل نیز با انتخاب خود و از طریق دوستی، ازدواج کرده بودند؛ اما همگی به جز یک مورد اذعان کرده‌اند که در امر ازدواج، به خاطر سن کم دچار اشتباه در انتخاب شده بودند.

کمترین طول مدت ازدواج ۳ ماه و بیشترین مدت ۴۸ سال بوده است. بیشترین فراوانی طول مدت ازدواج همسران نیز ۱۴ سال بوده است. ۲۶/۴۷ درصد از زوج‌ها، طول مدت ازدواجشان زیر ۱ سال، ۲۶/۴۷ درصد از ۱ تا ۱۰ سال و ۴۷ درصد بالای ۱۰ سال و تا سقف ۴۸ سال بوده است. لذا در جمعیت مورد مطالعه، بیشتر قتل‌ها (همسرکشی) در ازدواج‌های با طول مدت بالای ۱۰ سال رخ داده است. اما پراکندگی وسیع طول مدت ازدواج از ۳ ماه تا ۴۸ سال نشان دهنده این موضوع است که طول مدت ازدواج تأثیری در کاهش یا افزایش همسرکشی نداشته است و این آسیب، در هر نقطه زمانی از ازدواج زوجین محتمل الوقوع است.

نوع و دفعات ازدواج قاتلین

از میان کل پرونده‌های مورد مطالعه، ۷۶/۴۷ درصد از زوجین (قاتل و همسر وی) هردو در ازدواج اول بوده‌اند. و در ۵/۸۸ درصد از موارد، هردو در ازدواج دوم بوده‌اند. در ۱۷/۶۴ درصد از پرونده‌ها نیز فقط زنان قاتل در ازدواج دوم بوده‌اند و در ۵/۸۸ درصد هم فقط مردان قاتل در ازدواج دوم بودند. در یک مورد از پرونده‌ها نیز زن و مرد در ازدواج موقت بودند. در همین پرونده، مرد در ازدواج سوم و همسر وی ازدواج اولش بوده است.

طبق داده‌های مذکور، اکثر زنان و مردان مورد مطالعه، در ازدواج اول خود دست به قتل شریک زندگی خویش زده بودند. اما در ازدواج دوم، زنان ۳ برابر بیشتر از مردان همسر خود را به قتل رسانده بودند. بنابراین می‌توان گفت که ازدواج دوم برای زنان ناموفق‌تر و خطرناک‌تر از مردان بوده است؛ به طوری که شرایط بغرنج‌تر حاصل از گسست ازدواج اول و اقدام به ازدواج مجدد، فشار به مراتب بیشتری بر زنان - نسبت به مردان هم وضعیت آنان - وارد کرده و آنان را تا مرز اقدام به قتل همسر (شوهر دوم) پیش برده است.

تعداد، سن و وضعیت تأهل فرزندان

بیش از نیمی از مردان و زنان همسرکش در زمان قتل، فرزندی نداشته‌اند و بر این اساس مردان و زنانی که به هر دلیل (طول مدت ازدواج و یا ...) دارای فرزند نیستند، بیشتر مرتکب همسرکشی می‌شوند. حداقل سن فرزندان مردان قاتل، ۴ ساله و حداکثر آن ۴۹ ساله بوده است. از نظر وضعیت تأهل نیز، از میان کل فرزندان، ۴۵ درصد آن‌ها زیر ۲۰ سال سن داشته و مجرد بوده‌اند و ۵۵ درصد از آن‌ها بالای ۲۰ سال سن داشته و متأهل بوده‌اند. حداقل سن فرزندان زنان قاتل نیز ۴ ساله و حداکثر، ۲۶ ساله بوده‌اند. ۷۸ درصد از فرزندان زنان قاتل مجرد و زیر ۲۰ سال بوده‌اند و تنها ۲۳ درصد از فرزندان آنان بالای ۲۰ سال و مجرد بوده‌اند.

با توجه به اطلاعات مذکور و مشاهدات پرونده‌ها می‌توان گفت که همسرکشی در بین زوج‌هایی که فرزندان جوان‌تر (کودک و نوجوان) و مجرد داشته‌اند، بیشتر از زوج‌هایی بوده است که فرزندان مسن‌تر و متأهل داشته‌اند. بدیهی است اطمینان از نحوه و میزان تأثیر این عامل - سن و وضعیت تأهل فرزندان - به عنوان عاملی بازدارنده در ارتکاب قتل از سوی همسران، نیازمند بررسی‌های دقیق‌تر و اطلاعات بیشتر است که در پرونده‌ها موجود نمی‌باشد.

اشتغال و تحصیلات والدین قاتلان

نزدیک به نیمی از پدران مردان قاتل مدت‌ها قبل فوت کرده بودند و اطلاعاتی از آنان در پرونده‌ها موجود نبود اما در ۹۰ درصد از مواردی که والدین قاتلان زنده بودند، اطلاعاتی در مورد تحصیلات و شغل آنها در پرونده وجود داشت. در بررسی حاضر، شغل اکثر پدران مردان و زنان همسرکش، کارگری بوده و از درآمد پایینی نیز برخوردار بوده‌اند. در مورد مادران نیز، تمام مادران قاتلین مرد و زن، خانه‌دار بوده و هیچ منبع درآمدی نداشته‌اند. در مورد تحصیلات نیز، اکثر مادران و پدران مردان و زنان همسرکش، بی‌سواد بوده و مادران آنها از تحصیلات باز هم کمتری نسبت به پدران برخوردار بوده‌اند. در نتیجه، در پرونده‌های مورد مطالعه، اکثر خانواده‌های پدری (منشأ) مردان و زنان قاتل از سطح اقتصادی-اجتماعی پایینی برخوردار بوده و قاتلان اغلب متعلق به طبقات پایین اجتماعی می‌باشند که تجربه محدودیت و فشار، از مختصات زندگی خانوادگی و والدینی آنان در مراحل قبل از ازدواج است.

مشخصات قتل‌ها، مکان و زمان وقوع قتل

از ۳۴ مورد همسرکشی، در ۸۵/۳۰ درصد (۳۰ مورد) از قتل‌ها در داخل منزل مشترک زوجین صورت گرفته و تنها ۴ مورد یعنی ۱۴/۷۰ درصد در بیرون از فضای منزل (در باغ، داخل ماشین، داخل مغازه و بیرون از محدوده منزل) صورت گرفته است. بیشترین فراوانی (۵۵ درصد) زمان قتل نیز بین ساعت ۱ بعداز ظهر تا ۱۲ نیمه شب بوده است. بدین ترتیب برخلاف تصور رایج، منزل یا فضای امن سکونت افراد، در شرایطی جزو ناامن‌ترین فضاهای اجتماعی بوده و می‌تواند مکان وقوع جرائم و آسیب‌های سخت و سنگینی همچون قتل همسران به دست یکدیگر باشد.

نوع تصمیم به قتل در زنان و مردان همسرکش

در ۵۳ درصد (۹ مورد) از قتل‌های انجام شده توسط مردان، قصد قبلی در کار نبوده و تصمیم به قتل به طور آنی بوده است. در ۴۷ درصد (۸ مورد) از موارد نیز، قتل با تصمیم و طرح از پیش تعیین شده صورت گرفته بود. در مورد زنان نیز، ۶۵ درصد (۱۱ مورد) از زنان با تصمیم و نقشه قبلی همسرانشان را به قتل رسانده بودند که از این میان، ۷ مورد با کمک مرد/مردان دیگری تصمیم‌گیری کرده و شوهران خود را

کشته بودند و ۴ مورد نیز خود به تنهایی تصمیم به این کار گرفته بودند. ۶ مورد از زنان نیز به صورت آنی و بدون کمک و نقشه قبلی و در حین مشاجره با همسرانشان، آنان را به قتل رسانده بودند. که از این میان، ۲ نفر در دفاع از خود مرتکب قتل شوهر شده بودند. بنابراین، برحسب یافته‌های پژوهش می‌توان گفت الگوی ارتکاب قتل در دو جنس یکسان نبوده و زنان بیش از مردان، همسران خود را با نقشه قبلی می‌کشند؛ درحالی‌که مردان قاتل در این خصوص ضعیف‌تر (با فراوانی کمتر نسبت به زنان) عمل می‌کنند.

آلت قتل مورد استفاده توسط زنان و مردان همسرکشی

از میان ۱۷ مورد از قتل‌هایی که توسط مردان انجام شده بود، بیشترین ابزار مورد (در ۴۱ درصد از موارد) استفاده کرد/قمه بوده است. بعد از آن ضربه به سر و کوبیدن سر به جسم سخت با ۲۹ درصد در رده بعدی قرار دارد. بیشترین ابزار مورد استفاده توسط زنان قاتل نیز (در ۵۹ درصد)، کارد و چاقوی آشپزخانه بوده است. مسموم کردن شوهر، از طریق خوراندن داروی خواب‌آور قوی، سیانور و قرص برنج با مجموع ۱۸ درصد از موارد، در رده بعدی قرار دارد. بنابراین مردان عمدتاً با وسایلی تیز مانند کارد یا قمه و استفاده از قدرت بدنی، دست به قتل همسران خود می‌زنند، درحالی‌که زنان علاوه بر استفاده از ابزار تیز خانگی و در دسترس، مثل چاقو یا کارد آشپزخانه، از طریق مسموم سازی شوهر دست به این کار می‌زنند.

نقش زنان و مردان در قتل همسران:

۱۰۰ درصد از مردان قاتل، نقش مباشرت در قتل را داشته‌اند یعنی تمامی مردانی که همسران خود را به قتل رسانده‌اند، به تنهایی دست به این کار زده و هیچ‌گونه همدستی نداشته‌اند. اما در مورد زنان، نیمی (۴۷ درصد) از آنان نقش مباشرت در قتل را داشته و ۴۱ درصد نیز با کمک مرد/مردان دیگری دست به این کار زده‌اند (از این میان ۴ زن نقش معاونت و ۳ زن نقش مشارکت در قتل را داشتند).

علل و عوامل قتل‌ها (همسرکشی)

مطالعه کیفی عوامل اجتماعی همسرکشی ۱۰۱

در این قسمت پس از تجزیه و تحلیل محتوای پرونده‌های همسرکشی، به مهم‌ترین علل و عوامل خطرزا در شکل‌گیری و وقوع این پدیده خواهیم پرداخت که توسط خود قاتلان، فرزندان و خانواده‌های زوجین به طور آشکار یا ضمنی مطرح شده و توسط محقق آشنا با موضوع و ادبیات نظری مربوطه، به شیوه ای دیالکتیکی (تعامل ذهن و عین) و با ممارست در تجزیه و تحلیل اسناد موجود، از لابلای اطلاعات مندرج در پرونده‌ها، به نوعی بازخوانی و در پرتو رویکردها و مفاهیم نظری، بازنمایی شده است.

فشارهای روانی - اجتماعی موجود در زندگی زوجین و نقش آن در وقوع

همسرکشی

در تحقیق حاضر، پس از بررسی و تجزیه و تحلیل محتوای پرونده‌های همسرکشی از نظر علل و عوامل مطرح و خطرزا در بروز قتل و نشانه‌ها و شواهد موجود در آن‌ها، منابع متعددی از فشار و روابط منفی بین زوجین و پیامدهای آسیبی آن‌ها آشکار گردید که در محورهای چندگانه زیر، دسته بندی و شواهد مؤید آن‌ها نیز ارائه گردیده است:

فشار ناشی از شکست (عدم موفقیت) در نیل به آرزوها و کسب اهداف

ارزشمند مثبت

این نوع از فشار که در نتیجه عدم موفقیت زنان و مردان در کسب اهداف و انتظارات از زندگی مشترک به وجود می‌آید، موجب سرخوردگی، ناامیدی و خشم آنان شده و عکس‌العمل‌هایی را به دنبال دارد. برحسب مندرجات پرونده‌ها، اهداف و انتظارات زنان و مردان مورد مطالعه - که از نظام فرهنگی و آموزشی جامعه سرچشمه می‌گیرد - متفاوت بوده است. اهداف زنان همسرکش از همسرشان و زندگی مشترک با وی در پرونده‌ها شامل: ادامه تحصیل و داشتن استقلال مالی، زندگی راحت، رفاه، توجه و محبت و عشق از سوی همسر، حمایت و تکیه گاه بودن شوهر، زندگی مستقل و تصمیم‌گیری مشترک برای آینده خود و فرزندانشان بوده است. در این زمینه می‌خوانیم:

بهجت، ۴۱ ساله، خانه‌دار که با همدستی دوست پسرش، شوهر خود را کشته بود گفته است: «مثل همه زن‌ها با آرزوی اینکه خوشبخت شوم و شوهرم مرا دوست داشته باشد پا به خانه شوهر گذاشتم. اما از

همان ابتدا جز بدرفتاری و تحقیر از او چیزی ندیدم. او دائماً کتکم می‌زد و آرزوی ذره‌ای محبت را به دلم گذاشت. علاوه بر همه اینها، اعتیادش نیز مرا آزار می‌داد.»

زهره، ۲۹ ساله، خانه‌دار که با همدستی پسری ۲۳ ساله، شوهرش را به قتل رسانده است نیز در مورد آرزوها و انتظاراتی که از زندگی مشترک داشته است چنین می‌گوید: «دلم می‌خواست زندگی‌ام در رفاه باشد، شوهرم مرد خوش‌تیپی باشد و مستقل باشیم. اما شوهرم هیچکدام از این خصوصیات را نداشت. او آدم دهن‌بینی بود که همیشه به حرف‌های مادر و خواهرش گوش می‌کرد، از نظر مالی هم در وضعیت خوبی نبودیم و در خانه مادرشوهرم زندگی می‌کردیم. از سر و وضع شوهرم هم خوشم نمی‌آمد.» (نمونه‌هایی از این دست در پرونده‌های همسرکشی کم نیست)

در مقایسه با زنان، مردان مورد مطالعه از همسر خود انتظار داشته‌اند مطیع، آرام و مهربان باشند و بدون چون و چرا و هر گونه مخالفتی به حرف‌های آنان گوش دهند. اکثر مردان همسرکش عنوان کرده بودند که علاقه‌ای نداشته‌اند که همسرانشان در تصمیم‌گیری‌ها دخالت کنند.

محمود، ۴۲ ساله، آرایشگر که همسرش را با قمه به قتل رسانده بود، گفته است: «همسرم به حرفم گوش نمی‌کرد و حرف، حرف خودش بود؛ درحالی‌که زن باید به حرف شوهرش گوش کند. او حتی کاری کرده بود که بچه‌ها نیز دیگر به حرف‌هایم گوش نمی‌دادند و این مرا شدیداً عصبانی می‌کرد.» علی، ۳۰ ساله، کارگر که با کارد همسرش را کشته بود، گفته است: «عقیده‌ام در مورد همسر خوب، همسری بود که به حرف‌هایم گوش کند و بدون اجازه من هیچ کاری انجام ندهد، آرایش نکند و به تنهایی یا با دوستانش بیرون نرود. اما همسرم هیچکدام از این خصوصیات را نداشت و به حرف‌هایم نیز گوش نمی‌کرد.»

شواهد و اظهاراتی از این دست در پرونده‌ها، حاکی از آن است که شکست در کسب اهداف و آرزوهای مثبت و ارزشمند به عنوان یک منبع مهم فشار در زندگی زوجین عمل می‌کند که در کنار سایر عوامل، منابع و حوادث استرس‌زای زندگی، برای مرد یا زن آسیب‌زا بوده و می‌تواند آنان را به سوی خشونت و در مواردی قتل سوق دهد.

بحث اصلی در این نوع فشار این است که نظام فرهنگی، هر فرد را به تعقیب اهداف ایده‌آل چون موفقیت مالی، منزلت، احترام و خودمختاری تشویق می‌کند. افراد طبقه پایین اغلب از دستیابی به چنین اهدافی از طریق کانال‌های قانونی باز داشته می‌شوند. این تئوری‌ها فشار را نوعاً تحت عنوان شکاف بین

مطالعه کیفی عوامل اجتماعی همسرکشی ۱۰۳

آرزوها (یا اهداف ایده آل) و انتظارات (یا سطوح مورد انتظار کسب اهداف) مورد سنجش قرار می‌دهند. اما آگنیو گسست‌های دیگری که منبع فشارهای مضاعف هستند را در این قسمت، اضافه و مقوله‌بندی می‌کند. فشار در نتیجه شکاف بین انتظارات و دستاوردهای واقعی^۱ و فشار در نتیجه گسست بین پیامدهای منصفانه/عادلانه و پیامدهای واقعی^۲ (آگنیو، ۱۹۹۲: ۵۱).

فشار ناشی از گسست بین پیامدهای عادلانه (مطلوب) و پیامدهای واقعی

ازدواج

هر فردی که وارد رابطه‌ای می‌شود، در مقابل منابعی که در اختیار طرف مقابل قرار می‌دهد، انتظاراتی نیز دارد که اگر برآورده نشود احساس می‌کند که در یک رابطه ناعادلانه درگیر شده و خشمگین و مضطرب می‌شود. شماری از اظهارات زنان و مردان قاتل در پرونده‌ها و اسناد به جا مانده از آنان عنوان شده، نشان می‌دهد آن‌ها خود را درگیر در یک رابطه ناعادلانه احساس می‌کرده‌اند که برای جبران آن دست به اعمال مختلفی زده‌اند. در این زمینه می‌خوانیم:

بهرام، ۵۲ ساله، بی‌سواد، کارگر که همسرش را با ضربات کارد کشته بود گفته: «من همیشه زحمت می‌کشیدم و حتی اکثر اوقات اضافه کاری می‌کردم اما همسر و فرزندانم قدر کارهای مرا نمی‌دانستند و اغلب به من بی‌احترامی می‌کردند. همسرم همیشه به خاطر پول با من دعوا داشت و آبرویم را جلوی همسایه‌ها و همکارانم می‌برد.»

شبنم، ۳۳ ساله، دیپلمه که با خوراندن داروی خواب‌آور و چاقو همسرش را کشته بود می‌گوید: «با پول پدرم تمام بدهکاری‌های شوهرم را پرداخته بودم، او را به مسافرت‌های زیادی برده و محبت فراوانی نثارش کرده بودم اما او در مقابل این همه لطف من، حتی ذره‌ای محبت نشان نمی‌داد و با دختران دیگری دوست می‌شد. این رفتارهای او به شدت مرا آزار می‌داد.»

براساس گفته‌هایی از این دست که توسط اکثر مردان و زنان همسرکش بیان شده است، برخی از افراد مورد مطالعه (زن یا شوهر) احساس می‌کرده‌اند آنچه برای رابطه هزینه کرده‌اند صرفاً یک طرفه بوده و انتظاراتی که در مقابل از ازدواج و همسران خود داشته‌اند برآورده نشده است.

1- Disjunction between expectations and actual achievement

2- Disjunction between just/fair outcomes and actual outcomes

در این خصوص، در بررسی پرونده‌های مذکور مشاهده می‌گردد، همسران برای رهایی و فرار از موقعیت‌هایی که در آن احساس بی‌عدالتی می‌کرده‌اند، روش‌های مختلفی انتخاب کرده‌اند اما چون آن‌ها را بی‌فایده یافته‌اند، نهایتاً دست به خشونت و بزهکاری زده‌اند. از نظر آن‌ها، خشونت آخرین اما تنها راه ممکن در زندگی آنان بوده است. اطلاعات بدست آمده حاکی از این است که روش‌های رایج برخورد همسران با موقعیت‌های نابرابر به صورت تهدید به طلاق و جدایی، کتک زدن و خشونت علیه فرزندان - که معمولاً در دسترس‌تر و بی‌دفاع‌تر هستند - دعوا، قهر و بی‌توجهی به همسر، صیغه کردن زن دیگر توسط مردان و رابطه نامشروع با مرد دیگر توسط زنان بوده است که ظاهراً هیچ یک از آنها نتوانسته بر احساس منفی بی‌عدالتی در ازدواج از سوی زوجین - هردو یا یکی - فائق آمده و زندگی آن‌ها را از بحران حاصل از چنین حس و فشاری نجات دهد.

نکته سؤال برانگیز دیگر اینکه چگونه اکثر زوج‌های دچار چنین احساس و فشاری، علی‌رغم رابطه منفی و پرخشونتی که باهم داشته‌اند، باز هم مدت‌ها به رابطه و زندگی مشترک ادامه داده‌اند؟ این امر می‌تواند ناشی از این باشد که آنان احتمالاً سطح کنونی زندگی خود را با سطح سایر انتخاب‌ها مقایسه کرده‌اند. فرض محتمل آن است که برای افراد درگیر، هزینه یک رابطه بر سود آن بچربد، اما هزینه قطع رابطه، به احتمال خیلی زیاد، بالاتر از هزینه رابطه باشد. اگر قطع رابطه به معنای تنهایی، از دست دادن پول و وسائل مهم زندگی، جدایی فرزندان و سایر هزینه‌های مشابه باشد، احتمالاً زوج‌ها منتظر خواهند ماند تا رابطه غیرقابل تحمل شود تا به آن پایان دهند (که البته ممکن است با قتل یکی از آن‌ها به پایان برسد). برعکس اگر زوجین از نظر اقتصادی مستقل بوده، بچه نداشته باشند و مضافاً جایی در خانواده پدری داشته باشند، قطع رابطه برایشان راحت‌تر خواهد بود.

فشار در نتیجه از دست دادن محرک‌های ارزشمند مثبت

یکی دیگر از منابع مهم و تأثیرگذار فشار در زندگی، از دست دادن یا تهدید به از دست دادن تدریجی یا ناگهانی محرک‌هایی است که از نظر فرد ارزشمند بوده و فقدان آن‌ها، وی را دچار اضطراب می‌سازد. در این مورد نیز محرک‌های ارزشمند و ترس از دست دادن آن‌ها برای زنان و مردان همسرکش مطرح اما متفاوت بوده است. در پرونده‌های مورد بررسی، مردان همسرکش از دست دادن قدرت و سلطه مردانه در خانواده، تهدید همسر به جدایی و از دست دادن شغل و بیکاری را مهم‌ترین منابع فشار در این زمینه

مطالعه کیفی عوامل اجتماعی همسرکشی ۱۰۵

توصیف کرده و زنان همسرکش، تهدید همسر به جدایی و ترس از جدا شدن از فرزندان، طلاق یا مرگ یکی از والدین و یا فرزندان را از مهم‌ترین منابع این نوع از فشار در زندگی مشترک خود قبل از ارتکاب قتل عنوان کرده بودند که برای آنان رویدادهایی آسیب‌زا و ملال‌انگیز بوده و تعادل آنان را برهم زده است.

دومین نوع فشار یا رابطه منفی، شامل فقدان واقعی یا احتمالی محرک‌های ارزشمند مثبت ۱ فرد است. وقتی فردی محرک مثبت را از دست می‌دهد، سعی می‌کند درصدد جبران برآید، جایگزین‌هایی برای آن فراهم کند یا از کسانی که مسئول آن هستند، انتقام بگیرد (آگنیو، ۱۹۹۲: ۵۷).

فشار در نتیجه وجود محرک‌های منفی

در پرونده‌های مورد بررسی نیز هریک از همسران موارد تلخی از تجربه‌ی محرک‌های آزاردهنده و منفی در زندگی خود را منعکس کرده‌اند که تجربه خشونت‌های فیزیکی و روانی (مهم‌ترین محرک منفی یاد شده توسط زنان با فراوانی ۸۰ درصد)، تجربه خیانت همسر، تجربه ازدواج اجباری، سوءظن و کنترل شدید شوهر و اجبار به قطع رابطه با خانواده از سوی شوهر از جمله محرک‌های منفی ذکر شده توسط زنان و فقر خانواده رهیاب و رابطه منفی یا قطع رابطه با خانواده همسر محرکی منفی در زندگی مردان همسرکش بوده است.

تحقیقات و نتایج مطالعات متعددی نشان دادند که وجود محرک‌های آزاردهنده، در شرایط خاص، به پرخاشگری و نتایج منفی دیگر می‌انجامد، حتی اگر راه‌های فرار قانونی از این محرک‌ها وجود داشته باشد (آگنیو، ۱۹۹۲: ۵۸).

محرک‌های آزاردهنده، زمانی که فرد تلاش کند (۱) از محرک منفی فرار یا اجتناب کند (۲) به محرک‌های منفی پایان یا کاهش دهد (۳) از منبع محرک‌های منفی یا هرچه که به آن مربوط می‌شود انتقام بگیرد و یا (۴) تأثیر منفی ایجاد شده را با مواد مخدر التیام بخشد، به بزهکاری منجر خواهد شد.

تجربه احساسات منفی در جریان زندگی و نقش آن در وقوع قتل

1- Positively valued stimuli

در آراء صاحب‌نظران اجتماعی در زمینه فشارهای روانی - اجتماعی و آثار آن آمده است که در هر یک از انواع فشار، احتمال اینکه افراد در اثر عامل فشارزا، حالات عاطفی منفی‌ای را تجربه کنند، افزایش می‌یابد. این حالات عاطفی شامل، ناامیدی، افسردگی و ترس هستند. اما خشم مهم‌ترین عکس‌العمل احساسی است که در بعضی نظریات متأخر فشار روانی - اجتماعی بر آن تأکید شده است. خشم زمانی به وجود می‌آید که افراد، دیگران را مسئول بدبختی خود بدانند. خشم احساسی کلیدی است، زیرا موجب افزایش آسیب‌پذیری فرد می‌شود، میل به تلافی / انتقام را در فرد برمی‌انگیزد، فرد را به کنش واداشته و قدرت عوامل بازدارنده را کاهش می‌دهد. این امر بیشتر به این خاطر است که افراد عقیده دارند دیگرانی که مورد پرخاشگری آن‌ها واقع شده‌اند، مستحق این پرخاشگری بوده‌اند (آگنیو، ۱۹۹۲: ۶۰-۵۹).

طبق یافته‌های این پژوهش، تمامی (۱۰۰ درصد) قاتلان مرد مورد مطالعه، احساس خشم را قبل از قتل و در حین وقوع قتل تجربه کرده بودند و این موضوع به صراحت در پرونده‌ها بیان شده است. ۷۱ درصد از قاتلان زن (۱۲ مورد) نیز از احساس خشم زیاد در لحظه وقوع قتل یاد کرده‌اند. از دیگر احساسات منفی دخیل در قتل، احساس ناامیدی است که بر حسب شواهد و مندرجات پرونده‌ها ۴۷ درصد از زنان قاتل و ۱۸ درصد از مردان قاتل، قبل از وقوع قتل (در حین زندگی) و در زمان قتل این احساس را تجربه کرده بودند.

احساسات منفی دیگری که در اثر فشارهای مختلف در فرد به وجود می‌آید و انگیزه‌ای برای کنش و پرخاشگری فرد می‌گردد، احساس سرخوردگی و تحقیر است: ۶۵ درصد از زنان قاتل و ۳۰ درصد از مردان قاتل، این احساس را در طول زندگی مشترک تجربه کرده و در زمان قتل نیز این احساس را به عنوان یکی از عوامل اصلی در وقوع حادثه نام برده بودند.

با این حال، از منظر تئوری‌های جدید و تلفیقی از جمله تئوری فشار عمومی آگنیو، فشار همیشه به رفتار بزهکارانه و جنایی نمی‌انجامد، بلکه افراد شیوه‌های مختلفی را برای انطباق با فشاری که در زندگی تحمل می‌کنند، به کار می‌برند که غیربزهکارانه است. اطلاعات حاصل از پژوهش‌های تجربی در این زمینه نشان می‌دهد که رفتارهای خشونت آمیز زمانی رخ می‌دهد که هیچ امکانی برای حذف رنج و اندوهی که موجب آن رفتار شده، وجود نداشته باشد (برکوویتز، ۱۹۸۲ به نقل از آگنیو، ۱۹۹۲: ۶۰).

بنابراین فشارهای وارد بر فرد و احساسات منفی همراه با آنها، با وجود عوامل مداخله‌گر تأثیرگذار، فرد را به سوی رفتار بزهکارانه می‌کشاند. در پژوهش حاضر این عوامل مداخله‌گر برحسب مندرجات پرونده‌ها

مطالعه کیفی عوامل اجتماعی همسرکشی ۱۰۷

عبارت بودند از انسداد راه‌های اجتناب از موقعیت‌های منفی، رابطه با دوستان بزهکار و سابقه بزهکاری و ضعف یا عدم حمایت‌های اجتماعی.

در این زمینه، مهم‌ترین موارد انسداد راه‌های قانونی برای فرار از فشارها و محرک‌های منفی در پرونده‌های مورد بررسی که در جامعه ما بسیار مهم و پررنگ بوده اما در تحقیقات و تئوری‌های رایج در این زمینه اشاره‌ای به آن‌ها نشده و بنابراین از تفاوت‌های آشکار جامعه ما در ارتباط با علل و عوامل همسرکشی می‌باشد، مشکلات و موانع بر سر راه طلاق زنان و مردان همسرکش (به ویژه طلاق زنان شوهرکش از همسرشان) است. طبق نتایج پژوهش، در ۶۵ درصد از پرونده‌های مورد مطالعه مشاهده می‌گردد که زنان سعی کرده‌اند با درخواست طلاق از موقعیت رنج‌آوری که در آن قرار داشته‌اند، دوری و اجتناب کنند، اما عواملی چون فقر خانواده پدری و مخالفت آن‌ها با جدایی زن، عدم استقلال مالی، ترس از بی‌پناه شدن، ترس از جدایی از فرزندان، مخالفت همسر و ترس از انتقام او، موانع قانونی و طولانی شدن جریان طلاق، موجب شده بود زنان مذکور با وجود مشکلات و تنش‌های بسیار، به زندگی زناشویی ادامه داده و دست آخر برای رهایی از چنین موقعیت به غایت دشواری، در نبود راهکارهای قانونی و در دسترس، دست به قتل شریک زندگی خود بزنند. البته لازم به ذکر است که برخی از این زنان از طریق دوستی و رابطه نامشروع با مرد دیگری سعی در کاهش فشارهای وارده و فرار از موقعیت رنج آور زندگی و یا انتقام از شوهرانشان داشته‌اند که در هر دو صورت نتیجه به انحراف و قتل انجامیده است. در پرونده‌های مورد بررسی، ۹ زن قاتل (با فراوانی ۵۳ درصد) با مرد دیگری رابطه داشته که از این میان ۶ زن، با کمک آن مرد دست به قتل شوهر خود زده بودند.

در مورد مردان اما به نظر می‌رسد این عامل نقش قوی در وقوع حادثه نداشته و تنها ۲۳ درصد از آنان برای حل مشکلاتشان قصد طلاق همسران خود را داشتند اما به دلیل عدم توان مالی موفق به طلاق نشدند. بنابراین راه‌های قانونی فرار از موقعیت دردناک زندگی برای زنان، مسدودتر و محدودتر است. از سوی دیگر، از نظر میزان حمایت‌های فردی و اجتماعی، تنها ۳۵ درصد از زنان همسرکش و ۱۷ درصد از مردان همسرکش با خانواده‌های خود رابطه خوبی داشته و از حمایت آن‌ها برخوردار بوده‌اند. این در حالی است که هیچکدام از آنان با خانواده همسرانشان رابطه نزدیک و صمیمانه‌ای نداشته یا اکثر اوقات با خانواده همسرانشان درگیری و اختلاف داشته‌اند.

برخی از زنان و مردان همسرکش در پرونده‌های مورد بررسی نیز، قبل از ارتکاب جرم تجربه بزهکاری و رابطه با دوستان بزهکار داشته‌اند و بعضاً در این زمینه جزء متهمین و زندانی بوده‌اند. از بین زنان همسرکش، بیش از نیمی (۵۳ درصد) معادل ۹ نفر تجربه رابطه نامشروع داشته‌اند که ۶ نفر از آنان با کمک همان فرد، شوهر خود را به قتل رسانده بودند. از بین مردان همسرکش، ۳ مرد تجربه رابطه نامشروع داشته و ۸ مرد معتاد به مواد مخدر و مشروبات الکلی بوده‌اند. ۴۷ درصد از مردان قاتل نیز به علت وارد آوردن خشونت‌های فیزیکی شدید علیه همسر و فرزندان تجربه زندان داشته‌اند. بنابراین برحسب عوامل شناسائی شده در مندرجات پرونده‌های قتل می‌توان گفت رابطه منفی با همسر در نتیجه مجموعه‌ای از فشارهای وارد بر فرد در جریان زندگی مشترک، همراه با تجربه احساسات منفی برآمده از فشارهای یاد شده به ویژه احساس خشم در کنار متغیرهای مداخله‌گری چون انسداد راه‌های قانونی فرار از موقعیت‌های دردناک، فقدان حمایت‌های اجتماعی (شبکه‌های فردی و سازمان‌های حمایتی) و معاشرت با خرده فرهنگ‌های بزهکار، به صورت عوامل خطرزای اصلی و عوامل و شرایط تشدید کننده خطر، موجب خروج افراد از دایره کنش و تعاملات ایمن و بهنجار و تعادل روحی - روانی گردیده و سرانجام منجر به قتل شریک زندگی توسط فرد گردیده است. در چنین موقعیتی، فرد با توسل به بالاترین حد خشونت سعی در حذف فیزیکی نزدیک‌ترین منبع در دسترس و مرئی رنج و بدبختی خود (آن‌گونه که می‌اندیشد) می‌کند، زیرا راهکارهای غیربزهکارانه در دسترس او قرار ندارد، مهارت‌های انتخاب آن راه کارها را ندارد یا در شرایطی، انتخاب آن راه کارها برایش غیرممکن یا مسدود می‌شود. چنین وضعیت و شرایطی، وجه مشترک زندگی قاتلین همسرکش و نیز مقتولین حادثه بوده است.

جمع‌بندی، بحث و نتیجه‌گیری

این تحقیق با تحلیل محتوای کیفی پرونده‌های همسرکشی استان تهران (مربوط به سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۷)، در پی آن بوده است تا علل، عوامل و انگیزه‌های همسرکشی در زنان و مردان و وجوه اشتراک و تفاوت میان شرایط و مختصات زندگی آنان را مورد شناسایی قرار دهد. داده‌ها و یافته‌های مربوط به ویژگی‌های جمعیت شناختی و اجتماعی افراد مورد بررسی نشان می‌دهد که پایگاه اقتصادی - اجتماعی خانواده رهیاب اکثریت قاتلان مورد مطالعه، بسیار پایین بوده و افراد مذکور، از میان محروم‌ترین قشرهای اجتماعی جامعه ما برخاسته‌اند. از این رو، می‌توان گفت میراث

مطالعه کیفی عوامل اجتماعی همسرکشی ۱۰۹

فقر مادی و فرهنگی خانواده منشأ، به صورت بین نسلی به فرزندان آنان (قاتلین فعلی) انتقال یافته و به صورت مستقیم و غیرمستقیم شرایط بعدی آنان را در زندگی شخصی و خانوادگی مستقل در بزرگسالی و در چرخش‌های اصلی حیات- یعنی عبور از تحصیل به اشتغال، از مجرد به تأهل و مسئولیت‌پذیری و از سکونت در خانه پدری به منزل شخصی- به طور جدی و اساسی تحت تأثیر قرار داده است. چنین محرومیت‌مزمونی همراه با فقدان چتر حمایتی خانواده منشأ، در رابطه با مشکلات بعدی زوجین، زمینه ساز آسیب‌دیدگی و آسیب‌زایی افراد مذکور و بروز انحرافات و جرائم مختلف، از جمله قتل شریک زندگی، از سوی آنان گردیده است.

نتایج بررسی حاضر همچنین نشان داده است که وجود فرزندان، سن و موقعیت اجتماعی فرزندان به طور مثبت در وقوع قتل‌های خانوادگی از نوع همسرکشی، تأثیرگذار خواهد بود و زوجین دارای فرزندان بزرگسال‌تر و متأهل، ضریب ایمنی بالاتری در این خصوص دارند. برحسب پاره‌ای از نظریات مشهور در حوزه آسیب‌شناسی خانواده و اجتماع، این امر می‌تواند ناشی از مکانیزم‌های تأثیرگذار عنصر سوم (به ویژه فرزندان) از جمله اقتدار فرزندان متأهل و مسن‌تر و مداخلات مثبت آن‌ها در حل اختلاف میان والدین و پیشگیری از وقوع آسیب‌های سخت‌تر در خانواده‌ها باشد. لازم به ذکر است که این امر در مورد زنان قاتل بیشتر صدق می‌کند و داشتن فرزندان متأهل برای زنان، نسبت به مردان، بازدارنده‌ی قوی‌تری در زمینه ارتکاب به قتل همسر بوده است.

همچنین در این بررسی مشخص شد که احتمال ارتکاب به قتل توسط زنان در ازدواج دوم دو برابر مردان است. زنان با تجربه شکست و سرخوردگی در ازدواج اول و با امید زندگی بهتر وارد ازدواج دوم می‌شوند؛ اما زمانی که ازدواج دوم را نیز شکست خورده‌تر از ازدواج اول می‌یابند، ناامیدانه و بدون هیچ حمایت خانوادگی و اجتماعی دست به قتل همسر خود می‌زنند. بر این اساس، حتی گشودن راه طلاق برای زنان مشکل‌دار، در غیاب سایر تضمین‌های مادی و غیرمادی و حمایت‌های لازم از آنان نمی‌تواند مانع آسیب‌دیدگی و آسیب‌زایی این زنان گردد و بن‌بست‌های زندگی، همچنان آنان را قربانی خود می‌سازد.

در این پژوهش، مردان در تمام موارد، خود به تنهایی و بدون کمک فرد/ افراد دیگر، دست به قتل همسران خود زده‌اند، درحالی‌که زنان از کمک فرد/ افراد دیگر در قتل همسر خود استفاده کرده و نقش معاونت و مشارکت نیز داشته‌اند. در مورد ابزار استفاده شده توسط زنان و مردان همسرکش نیز، کارد

(سلاح سرد) بیشترین ابزار مورد استفاده توسط مردان و نیز زنان همسرکش بوده است. با این حال، زنان به علت قدرت بدنی پایین‌تر، در مواردی از شیوه‌های مسموم‌سازی استفاده کرده‌اند، اما مردان در هیچ یک از موارد از این مواد استفاده نکرده‌اند. همچنین برعکس یافته‌های پژوهشی در جوامع غربی، زنان در جامعه ما بسیار بیشتر از مردان با طرح و نقشه قبلی دست به قتل همسر خود زده‌اند.

سابقه‌ی آزاردیدگی زنان از سوی مردان (شوهران) قبل از ارتکاب قتل، عامل خطرزای دیگری در همسرکشی است. در این بررسی مشخص شده است که ۸۰ درصد از زنانی که همسرانشان را به قتل رسانده‌اند، از خشونت‌های فیزیکی و روانی شوهران خود رنج می‌برده‌اند، درحالی‌که این موضوع در مورد مردان مصداقی نداشته است. برخلاف مردان، زنان بعد از سال‌ها تحمل خشونت‌های فیزیکی و پس از اینکه احساس کرده‌اند تمام منابع حمایتی و کمکی موجود بی‌فایده بوده، از ترس جان و زندگی، همسر خود را به قتل رسانده‌اند.

در تجزیه و تحلیل نهایی علل و عوامل همسرکشی در اسناد مربوطه، مشخص گردید که زنان و مردان همسرکش، از نظر شدت و تراکم فشار روانی - اجتماعی در زمان ارتکاب قتل (همسرکشی) در شرایط نامناسب و بغرنجی قرار داشته و هرکدام از آنان منابع فشار گوناگونی را تجربه کرده بودند که در واقع، اثر برآیند مجموع عوامل خطرزا یا تشدید کننده مثبت و منفی موجود در زندگی آن‌هاست که از منابع مختلف به سوی آنان جریان می‌یابد. طبق بررسی حاضر، منابع فشارهای مذکور در وجه ایجابی عدم دستیابی به اهداف و انتظارات ارزشمند مثبت (انتظارات زنان و مردان از زندگی مشترک و شکست در کسب این انتظارات) و فشار در نتیجه گسست بین پیامدهای عادلانه (مطلوب) و پیامدهای واقعی و در وجه سلبی، از دست دادن محرک‌های مثبت ارزشمند و وجود محرک‌های منفی در زندگی مشترک بوده است. اکثر این زنان و مردان، در اثر فشارهای انباشتی در زندگی، هنگام ارتکاب قتل دچار احساسات منفی (به ویژه خشم) بوده‌اند. تجربه این فشارها و تأثیر آن‌ها بر افزایش خشونت و ارتکاب جرم با مؤلفه‌ها و گزاره‌های مطرح در رویکرد فشار، به ویژه تئوری فشار عمومی آگنیو همسو بوده و بر این اساس یافته‌های پژوهش ما قابل انتساب به نظریه مذکور است.

نتایج بررسی حاضر نشان داد که مکانیسم عمل منابع فشار مذکور در سطح دو جنس یکسان نبوده و زنان همسرکش بیشتر از مردان تحت فشار بوده و به علت تفاوت جایگاه (موقعیت فرودست در جامعه و خانواده) و نابرابری در قدرت و امتیازات و اختیارات، در واقع فشارهای مضاعفی را متحمل شده‌اند که در

تئوری آگنیو به این موضوع اشاره ای نشده است. همچنین، محرک‌های منفی در زندگی زنان همسرکش، متعدد و شدت و تراکم آن نیز بیشتر بوده است. در چنین شرایطی حتی اگر این زنان، منابع بالقوه بیشتری نسبت به شوهران بیکارشان داشته باشند، از آنجایی که هنجار حاکم بر جامعه مردسالاری است و جنسیت به خودی خود منبع قدرت به شمار می‌رود، شوهر کنترل و اعمال قدرت بیشتری در خانواده داشته و زنان قدرتی برای حل مشکلات به دلخواه خود را نخواهند داشت.

از نقطه نظر شیوه‌های انطباق با فشارها در زندگی، در بررسی حاضر مشخص گردید، زنان همسرکش دو برابر مردان سعی در حل مشکلات و فشارهای وارده از راه‌های غیربزهکارانه و مسالمت آمیز داشته‌اند. این زنان علی‌رغم فشارهایی نظیر اعتیاد و بیکاری همسر، فقر خانواده، قطع رابطه با خانواده همسر و خشونت‌های فیزیکی - روانی همسر، سعی در انطباق با این گونه فشارها از طرق عادی و بهنجار نظیر اشتغال به کارهایی چون خیاطی و آرایشگری برای امرار معاش، سعی در ترک اعتیاد همسر، تقاضای کمک از خانواده‌های رهیاب و در موارد متعددی تقاضای طلاق و ترک زندگی فلاکت بار خود را داشته‌اند، اما به علت فقدان حمایت‌های اجتماعی و قانونی و موقعیت فرودست زنان در جامعه مردسالار، تمام سعی و تلاش خود را بی‌فایده دانسته و به هیچ نتیجه‌ای نرسیده‌اند. در نتیجه با حمله فیزیکی به نزدیک‌ترین منبع فشار - شوهر - و ارتکاب قتل سعی کرده‌اند به تمام فشارها و محرک‌های منفی یک زندگی طاقت‌فرسا و به بن‌بست رسیده پایان دهند.

نتایج پژوهش حاضر همچنین نشان داد که اعمال رفتارهای خشونت‌آمیز از جانب زوجین در خانواده به علت خصوصی بودن این حوزه، عدم کنترل دولت در این حیطه و انتقال خشونت نهادینه شده در جامعه به خانواده، می‌تواند تا مرحله‌ی قتل، پنهان باقی بماند. در این بررسی، اغلب زنان همسرکش به علت عدم استقلال مالی، عدم حمایت از جانب خانواده رهیاب، تحصیلات پایین و نداشتن شغل، غالباً مجبور به ادامه زندگی همراه با نارضایتی شدید، تضاد و درگیری با همسرانشان بوده‌اند، در نتیجه تنها راه باقی‌مانده، حذف فیزیکی شوهر (به عنوان عامل در دسترس و مرئی) بوده است. در مورد مردان نیز، چون منابع قدرت (اقتصادی و اجتماعی) کمی در اختیار داشته و از طرفی دیگر درصدد بودند سلطه خویش را نیز بر خانواده اعمال کنند، برای تحکیم سلطه و نهادینه کردن قدرت مردانه خود در روابط خانوادگی، غالباً از استراتژی خشونت، به عنوان تنها منبع در دسترس، استفاده کرده‌اند.

نکته دیگر اینکه، اکثر زنان و مردان همسرکش از شبکه‌ی حمایتی سالم برخوردار نبوده و برعکس با دوستان بزهکار رابطه داشته و یا خود سابقه‌ی بزهکاری قبل از قتل داشته‌اند. بنابراین، در زمان بروز مشکلات و فشارهای زندگی نیز از حمایت‌های اطرافیان، خانواده و دوستان و همچنین سازمان‌ها و شبکه‌های حمایتی سالم و بهنجار محروم بوده و در نتیجه، پس از تلاش‌های بسیار، از یافتن راه‌های قانونی فرار و اجتناب از موقعیت‌های که در آن گرفتار شده بودند، دلسرد شده‌اند. همگی این عوامل از دیدگاه تئوری فشار عمومی آگنیو به نام عوامل مداخله‌گر در حادثه یاد شده است که انباشت و تراکم فشارها به عنوان عوامل خطرزای اصلی به همراه چنین عوامل مداخله‌گر و تشدید کننده‌ای، زنان و مردان همسرکش را به سوی انتخاب راه‌حل بزهکارانه (خشونت و نهایتاً قتل) برای حذف و کاهش منبع فشار رهنمون شده است.

راهکارها و پیشنهادات

در این بخش بر اساس نتایج و یافته‌های پژوهش، راهکارهایی به منظور پیشگیری و کاهش وقوع همسرکشی ارائه می‌گردد:

- ۱- از آنجایی که تقریباً اکثر مردان و زنان قاتل از نظر پایگاه اقتصادی - اجتماعی در سطح پایینی بوده‌اند، لذا دولت و مسئولین باید با ایجاد شغل برای افراد جامعه و حمایت‌های اقتصادی از آنان برای رفع زمینه فقر خانواده‌ها و ارتقاء سطح زندگی آنان بکوشند.
- ۲- ایجاد و توسعه سازمان‌های حمایتی و خدمات اجتماعی به منظور حمایت از زنان خشونت دیده، تأسیس خانه‌ها و پناهگاه‌های امن برای این زنان و نگهداری از آنان تا زمان حل نهایی مشکلاتشان.
- ۳- توانمند کردن زنان با مهارت‌هایی که بتوانند استقلال مالی پیدا کرده و به خاطر مشکلات مالی و عدم تأمین مادی، مجبور به ادامه زندگی پر از خشونت نباشند.
- ۴- بیشتر زنان درگیر در پرونده‌های همسرکشی قبل از قتل، قصد طلاق داشته‌اند؛ اما به خاطر ترس از جدایی از فرزندان و روند طولانی و شرایط سخت طلاق حاضر به این کار نشده

مطالعه کیفی عوامل اجتماعی همسرکشی ۱۱۳

بودند. بنابراین لازم است قوه قضاییه با تدوین قوانین عادلانه‌تر، به حل این مشکل کمک کند.

۵- بیشتر مردان در پرونده‌های مورد بررسی (قاتلان و مقتولان) گرفتار اعتیاد به مواد مخدر بوده‌اند، لازم است دولت برای پیشگیری و درمان این معضل اجتماعی، برنامه‌ریزی‌های جدی‌تر و کارآمدتری ارائه دهد تا رابطه اعتیاد و آسیب‌هایی نظیر قتل، قطع گردد.

۶- آموزش به خانواده‌ها به منظور جلوگیری از ازدواج اجباری دختران و نشان دادن نتایج وخیم روانی - اجتماعی ازدواج‌های اجباری به خانواده‌ها.

۷- لزوم تدوین و تصویب قوانین سخت گیرانه‌تر در مورد خشونت‌های خانوادگی و دخالت دولت در مسائل درون خانواده‌ها.

منابع:

- آبوت، پاملا، کلر، والاس (۱۳۸۰) جامعه شناسی زنان، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران: نی. اعزازی، شهلا (۱۳۸۷) جامعه شناسی خانواده، تهران: انتشارات سمت
- بی، ارل (۱۳۸۴) روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، ترجمه رضا فاضل، تهران: سمت، ج دوم.
- صدیق سروستانی، رحمت الله (۱۳۸۷) آسیب شناسی اجتماعی (جامعه شناسی انحرافات اجتماعی)، تهران: سمت.
- کلهر، سمیرا (۱۳۸۶) بررسی وضعیت قتل‌های خانوادگی، انجمن جامعه شناسی ایران.
- معظمی، شهلا (۱۳۸۳) همسرکشی، پرخاشگری و جنایت/ مقالات اولین همایش ملی آسیب‌های اجتماعی در ایران، تهران: آگه، صص ۲۰۷-۲۳۲.
- موسوی، سکینه (۱۳۸۸) « بررسی عوامل مؤثر بر انحراف همسرکشی زنان»، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه الزهراء.
- «افزایش ۱۱ درصدی قتل در سال گذشته»، روزنامه همشهری، سال هفدهم، ش ۴۸۰۶، ۲۳ فروردین ۱۳۸۸، ص ۸

Agnew, Robert. (1992) "Foundation for a general strain theory of crime and delinquency", *Criminology*. 30(1), 47-87.

Agnew, Robert. (1995). Controlling delinquency: recommendations from general strain theory. In Barlow, Hugh D. (ed.). Crime and public policy: putting theory to work. (pp. 43-70). Boulder: Westview.

Aldridge, Mari. Brown, Kevin. (2003)"Perpetrators of Spousal Homicide: A Review", Trauma, Violence & Abuse, Vol.4, No.3, 265-276

Astin, Mica. (2007)"An Overview of Intimate Partner Homicide in Massachusetts", Massachusetts Executive office of Public Safety and Security.

Campbel, Jacquelyn, Daniel Webster et al. (2003)"Assessing Risk Factors for Intimate Partner Homicide", national Institute for Justice Journal, Issue No.250.

Gelles, R.J & Straus, M.A. (1979)"Determinations of violence in the family", New York: Free Press.

Holliday, Adrian. (2002)"Approaching Qualitative Research". London: Sage publication

Green, E., Hebron, S. & Woodward, D. (1987)"Women, leisure and social control", In J. Hammer & M. Maynard (Ed.), Women, violence and social control (pp. 75-92). Atlantic Highland, N.J.: Humanities Press International.

Keller et al. (1994). Sociology. McGraw-Hill, New York.

Kleine, Renate.(1998)"Multi Disciplinary Perspectives on Family violence". Routledge.

Mayring, Philipp(2000)"Qualitative Content Analysis", Forum: Qualitative Social Research, 1(2), Art.20.

Obsatz, Michael (1997)"Gender Socialization", Mack, Vol.88, No.21

"**Preventing Domestic Violence Homicide**" (2003), California Domestic Violence Review Board.

Schaefer, F.T. & Lamn, R.P (1992)"Sociology", Mcgraw-Hill, New York.

مطالعه کیفی عوامل اجتماعی همسرکشی ۱۱۵

Wilson, Margo, Daly, Martin (1992) "who kills whom in spouse killings? On the exceptional sex ratio of spousal homicide in the United States", *criminology*, 30:189-215.

,

Archive of SID